

تجلیل از استاد بازیگری: عباس یوسفیانی

از پیشکسوتان تئاتر ایران



آرمان: ضمن تجلیل از خدمات والای استاد عباس یوسفیانی از پیشکسوتان تئاتر ایران، از این هنرمند ارجمند سپاسگزاریم که نوشته حاضر پیرامون خدمات زنده یاد استاد حمید سمندریان را برای آرمان فرستاده است. برای استاد یوسفیانی آرزوی طول عمر و سلامتی داریم.

یادهای استاد یوسفیانی سرشارند از خاطره روزهای اوج این هنر در ایران در سال های چهل و پنجاه، اساتید بزرگ آن زمان و تربیت هنرمندان نسل های بعدی. استاد یوسفیانی ارشیوی بیمانند از عکس های نمایشنامه های اجرا شده و پشت صحنه ها گردآوری کرده است.

عباس یوسفیانی در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۷ دیپلم در رشته طبیعی از دبیرستان «شاهپور تجریش» دریافت کرد و در کلاس بازیگری و فن بیان استاد حمید سمندریان ثبت نام کرد و در سال ۱۳۴۰ این دوره را تکمیل کرد. او با همکلاسان خود تشکیل گروه تئاتر بازارگاد را تشکیل داد و استاد حمید سمندریان و خانم پری صابری پس از جدائی از اداره تئاتر در سال ۱۳۴۲ سرپرستی گروه را به عهده گرفتند.

عباس یوسفیانی در فاصله سال های ۱۳۴۷-۱۳۴۱ در نمایش های صحنه و تلویزیون به عنوان بازیگر، کارگردان، دستیار کارگردان، مدیر صحنه و پخش کننده موسیقی، صدا و افکت های صحنه کار کرد.

در سال ۱۳۴۶ موفق به دریافت لیسانس بازرگانی از مدرسه عالی بازرگانی شد.

استعفای او از وزارت کار و استخدام در تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۴۷ انجام شد و در این موسسه در شغل های حسابدار، رئیس دایره بودجه، رئیس امور عمومی تولید رادیو و تلویزیون به کار پرداخت. یوسفیانی به تشکیل و سرپرستی «گروه اجرائی» تئاتر تلویزیون پرداخت. این گروه بین سال های ۱۳۵۳-۱۳۴۷ بیست و سه نمایش معروف را با همکاری استاد سمندریان و خانم پری صابری تهیه و ضبط تلویزیونی کرد که شش تای آن به کارگردانی عباس یوسفیانی بود.

استاد یوسفیانی در سال ۱۳۵۲ به دریافت فوق لیسانس در رشته «روابط بین الملل» از مرکز مطالعات عالی بین الملل دانشکده حقوق نایل آمد.

در سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ سرپرست رادیو تلویزیون اصفهان شد و به راه اندازی مرکز فرهنگی آنجا با همکاری استاد حسن کسائی و استاد تاج اصفهانی در زمینه موسیقی سنتی و ایجاد گروه تئاتر مشغول شد.

در سال ۱۳۵۵ موفق به دریافت فوق لیسانس مدیریت از «آرتور د لیتل» بوستون با بورسیه تلویزیون شد. پس از آن به ایران بازگشت و مدیر پشتیبانی تولید شبکه ۲ رادیو و تلویزیون شد.

برکناری او از این شغل پس از انقلاب دور از انتظار نبود. استاد به استخدام شرکت انتشاراتی «بیتا» در آمد که به انتشار کتاب و نوار قصه برای کودکان و نوجوانان می پرداخت. او همچنین، مدیریت مجله «علمی ایمنی و حفاظت محیط زیست» را از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ به عهده داشت.

استاد یوسفیانی در سال ۱۳۶۷ به آمریکا مهاجرت کرد و اینک در شهر سنت پیتزبورگ ایالت فلوریدا زندگی می کند. این هنرمند برای فرهنگ پیشرو ایرانی خدمات شایسته ای انجام داده و از پیشکسوتان راهگشا به شمار می رود. شناخت او و کارهایش و همچنین نوشته ای که از او در مورد استاد خود، زنده یاد حمید سمندریان در صفحات آینده می خوانید، برای نسل های جوانتر آموزنده و الهام بخش است و برای نسل های نزدیکتر به یاد های این هنرمند، خاطره انگیز و یادآور دوران اوج و بالندگی هنر تئاتر و تلاش هنرمندان برای حفظ آن در شرایط دشوار پس از انقلاب. طول عمر و سلامتی استاد عباس یوسفیانی را آرزو داریم.



به یاد استاد

حمید سمندریان

کارگردان، استاد و

مترجم تئاتر ایران

به قلم:

علی یوسفیانی

سخن از هنرمندی است که در طی پنجاه سال (۱۳۹۰-۱۳۴۰) تئاتر ایران را با تلاشی بسیار ارزنده و پشتکاری خستگی ناپذیر به نقطه ای قابل تقدیر و با اهمیت رساند. او موانع بسیار زیادی را با صبر و تحمل مافوق توان هر رهرویی کنار زد و آثار ارزشمند معاصر جهان تئاتر را همراه با تربیت علاقه مندان به بازیگری به روی صحنه آورد. او غیرمستقیم با ترجمه نمایشنامه های معروف و با ارزش جهانی تاثیر زیادی بر روی نمایشنامه نویسان ایران گذارد. او نشان داد که بازیگری فقط روی صحنه رفتن، متنی را بازگو کردن و حرکتی انجام دادن نیست. نمایشنامه گفتگو بین بازیگران و ایجاد خنده و تحت تاثیر قرار دادن تماشاچیان بدون بیان نکته ای ارزنده و جهانی (نه یک شهر یا یک گروه خاص) نیست.

کارهای حمید سمندریان را که افتخار شاگردی و بعد دوستی با او را داشتم، در طول پنجاه سال از نزدیک و بعدها دورادور شاهد بودم. بدون اغراق باید او را پدر تئاتر معاصر ایران بنامیم. خوشبختانه پیش از پایان عمرش چند تن از شاگردانش برای قدردانی از این بزرگ مرد مجموعه ای از دیدگاهها و برداشتهای هنرمندان ایران را درباره شخصیت، اندیشه و کارهای او در تئاتر گردآوری و تنظیم کردند. در ضمن کتابی ارزنده به نام *این صحنه خانه من است* از مصاحبه طولانی خانم افسانه ماهیان^۱ با استاد در طی ۴ سال آماده شد و در جلسه قدردانی به وی

^۱ افسانه ماهیان فارغ التحصیل رشته کارشناسی بازیگری و کارشناسی ارشد کارگردانی از دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی. تئاتر را در مکتب استاد سمندریان آموخت و از سال ۱۳۷۰ فعالیت حرفه ای خود را در بازیگری و کارگردانی آغاز کرد. وی عضو گروه تئاتر معاصر و از سال ۱۳۸۲ عضو هیأت مدیره کارگردانان خانه تئاتر است.

تقدیم نمودند. فصل کوتاهی از این کتاب که دربارهٔ گروه (پازارگاد)^۱ آمده، نگارش این نگارنده است. در این متن، بیشتر از این دو منبع استفاده شده است.

گفتنی های حمید سمندریان از زندگی و تحصیل تئاتر

حمید سمندریان در سال ۱۳۱۰ در تهران خیابان مولوی به دنیا آمد. اما در چهار راه حسن آباد و خیابان سپه بزرگ شد. سمندریان میگوید:

زمانی امانوئل کانت گفت: هنر طبیعت است به اضافهٔ انسان. اما امروز این دیگر وجود خارجی ندارد. زیرا انسان دیگر طبیعتی نمی بیند که با آن مخلوط شود. یعنی چیزی از طبیعت نمی بیند که از استحالهٔ خودش عبور دهد و به شکلی نو بازسازی و نوآوری کند. امروز در هنر نیز، ماشین حاکمیت دارد. مثلاً در هنر دیگر سنتی سائزها عمل میکنند. آنها موزیسین های بیروح هستند که همیشه یکسان و بی نقص عمل میکنند... بنا براین فکر میکنم که اگر قرار است بشر راهی به سوی نجات پیدا کند باید به اصل خویش رجعت کند. من دوران کودکی را در خانواده ای اصیل و سنتی و مذهبی گذراندم و اصالت را در آن خانواده احساس کردم. پس بعدها هم نبودن این اصالت را احساس کردم.

زنده یاد سمندریان در پاسخ به این پرسش خانم افسانه ماهیان که: جوّ خانوادگی شما چگونه بود؟ چنین پاسخ می-دهد:

من در جوّ خانوادگی خودم این گونه رشد کرده بودم که هر چه پدرم میگوید حجت است. من در دبستان «توفیق» درس را شروع کردم. بعد در دبیرستان «خاقانی» و سپس دبیرستان «رهنما». در آن زمان زیر تأثیر عمومی هنر دوستم به سوی تئاتر و موسیقی کشش پیدا کردم... من میدیدم که او با عشق سازش را کوک میکرد و با عشق ساز میزد. هنر از همان ابتدا در من عشق آفرید. میدیدم که او غلط میزد، اما بیست بار تکرار میکرد. به توصیهٔ او پدرم برای من ویولن خرید. من در سالهای آخر دبستان و اوّل دبیرستان بودم که ویولن زدن را آموختم. شاگرد استاد بزرگ موسیقی ایرانی آقای «ذوالفنون» شدم.

^۲ گروه پازارگاد گروهی از شاگردان استاد سمندریان بود که در سال ۱۳۴۰ تشکیل شد (اعضای آن زنده یاران پرویز فنی زاده- پرویز قلندرها- پرویز پور حسینی- مجید لولاچی - سعید پور صمیمی -اسماعیل محرابی- ذکراالله کاظمی و عباس یوسفیانی بودند. در سال ۱۳۴۲ استاد سمندریان سرپرستی گروه را به عهده گرفتند و نمایش مرده های بی کفن و دفن اثر ژان پل سارتر را با نام گروه پازارگاد به روی صحنه آوردند. پس از اجرا خانم پری صابری، کارگردان، بازیگر و مترجم و آقای ابراهیم گلستان، نویسنده، مترجم و کارگردان سینما، به گروه پیوستند و با استاد گروه را رهبری کردند.

بعدها در حد نوازنده و یولن در رادیو پیش رفتم... اما «مطربهای رو حوضی» در دوران کودکی برایم بزرگترین هنرمندان و خواننده های دنیا بودند. این مطربها ی دوره گرد مورد علاقه و محبوب مردم بودند، زیرا بجز آنها وسیله تفریح دیگری وجود نداشت.

معمولاً نمایشها بر مبنای «کمدی دلاآرته» که در ایران «تخته حوضی» گفته میشود به یک شیوه بود... به غیر از این نمایشها در تهران، تئاتر های سالنی نیز وجود داشت، از جمله تئاتر تهران، تئاتر فرهنگ... که در آنها نمایشهایی اجرا میشد که بعضی ایرانی و بعضی دیگر آدابه شده از کمدی های «مولیر» بود. آن زمان بازیگر قویدستی به نام آقای سارنگ بود که من در بین هنرپیشه های ایران کمتر مانند او دیده ام. هم چنین آقای تفکری که کمدین بسیار ماهری بود... من از همانجا دیدم تئاتر عجب حرفه ایده آل و والائی است که انسان را تبدیل میکند. من تبدیل انسان از یک موجودیت به موجودیت دیگری را در آن صحنه-ها دیدم و همان وقت بخودم گفتم که این حرفه من است.

استاد سمندریان درباره علت علاقه خود به این هنر می گوید:

«تئاتر تنها تصویر زندگی نیست، بلکه میتواند زندگی را زندگی تر کند، فشرده و گویاتر به نمایش بگذارد. به تدریج دریافتم که می توانی آرزوهای را که در واقعیت انجام نیافته در خیال خلق کنی، از صافی وجود خود عبور دهی، به باور بنشانی و بر صحنه به نمایش بگذاری. آنگاه که دانستم بر روی چهار تکه الوار با ساده ترن ابزار و انسانی ایستاده در لکه نور میتوانی دنیائی بسازی لبریز از مفاهیم پر رمز راز، آنگاه که دانستم تئاتر به معنای درست کلمه می تواند قدرتی باشد که به حیرت انگیزی کائنات و بی پایان مثل کائنات... پس واقعاً تئاتری شدم، و این صحنه خانه من شد».

استاد سمندریان همزمان با تحصیل در دبیرستان فرصت یافت که ترجمه های قدیمی نمایشنامه های جهانی را بخواند و این مصادف با زمانی بود که آقای عبدالحسین نوشین تازه از فرانسه به ایران آمده بود و گروهی تشکیل داده بود که منحصراً نمایشنامه های معتبر خارجی را اجرا میکردند، مانند «اتللو»، «هیاوی بسیار برای هیچ» از شکسپیر و بسیاری نمایشنامه های دیگر. من آنها را دیدم و دریافتم که اجرای آنها حالت دیگری در انسان ایجاد میکند.

استاد در پاسخ به این پرسش که از چه زمان به فعالیت در تئاتر پرداخته، چنین پاسخ داد:

با تشکیل تئاتر سعدی و روی کار آمدن آقای نوشین و گروه او در کلاسهای آنها با اجازه پدرم شرکت کردم. در آن کلاسها آقای «شباویز» و آقای «خیر خواه» درس میدادند. من با تشویق «پرویز بهرام» که دوست و همشاگردی بودیم در آن زمان در مدرسه گروه تئاتر و موسیقی تشکیل دادیم که سرپرستی آن به عهده من بود. آقای «محمد نوری» هم در این گروه ها بود. برای ما در بخش موسیقی رادیو برنامه هایی قرار دادند. این فعالیت در تئاتر و موسیقی تا رفتن من به آلمان به شدت ادامه یافت.

در این مورد که چرا آلمان را برای تحصیل انتخاب کرد، پاسخ می دهد:

نظر پدرم این بود که... اگر من بخواهم هنر را جدی بگیرم باید پیگیری کنم... اما برای گذران زندگی از نظر اقتصادی باید حرفه دیگری را نیز یاد بگیرم. به من توصیه کرد که در آلمان مهندسی شوفاژ سانترال بخوانم. او اصرار داشت که من غیر از تئاتر شغل دیگری نیز داشته باشم... تحقیق کردیم و دیدیم آلمان بهتر است. دیدیم که تحصیل در آلمان از کشورهای دیگر ارزاتر است. میدانستم که در جست و جوی دو چیز به آلمان میروم. اول تئاتر و دوم موسیقی. من به قصد هر دو به اروپا رفتم و مهندسی و درس فنی فقط بهانه بود. در آلمان وقتی دوره مهندسی را میگذراندم، تحقیق هایم را در موسیقی و تئاتر کامل کردم. کنسرواتوار موسیقی و هنرهای نمایشی هامبورگ بهترین بود. مهمتر از همه وجود استادی به نام «مارکس» در این مدرسه هنری بود. من هم برای موسیقی و هم برای تئاتر ثبت نام کردم

سمندریان میگوید در روز امتحان از او خواستند تا یک قطعه بنوازد:

من یک قطعه ماهور زدم... داوران گفتند: خوب است، استعداد داری ولی غلط زیاد داری (چون در موسیقی سنتی شرقی غیر از نیم پرده، ربع پرده داریم و موسیقی اروپایی ربع پرده را غلط میدانند). در آرشه کشی هم اشکال داری و اگر تو را قبول کنیم باید چهار سال فقط آرشه کشی یاد بگیری. بعد گفتند که تو در مدرسه هنرپیشگی مارکس هم ثبت نام کرده ای و احتمال قبولی تو در آنجا زیاد است. من شب به خانه رفتم و مفصل گریه کردم، بعد با ویولون خدا حافظی کردم. تنها امیدم قبولی در کلاس مارکس بود. چند روز بعد نتیجه امتحان مدرسه هنرپیشگی آمد. من در بین ششصد متقاضی از هشت نفری بودم که قبول شده بودند. من روزها در مدرسه درس مهندسی میخواندم و شبها در تئاترها نقش سیاهی لشکر را بازی میکردم. دستیار سوم کارگردان یا مسئول آکسه سوار (وسائل صحنه) میشدم. ... اینها ریشه هائی بود که علاقه من را به هنر نمایش محکم کرد.

افسانه ماهیان از استاد می پرسد: اولین باری که برای دیدن تئاتری آلمانی رفتید، نسبت به تئاترهائی که در لاله زار دیده بودید، چقدر تفاوت دیدید؟

من در تکنیک آلمانی ها اعم از نور پردازی، طراحی دکور و امکانات تغییر و تبدیل صحنه های متفاوت با همدیگر و نیز از حجم بسیار شگفت انگیز عناصر متفاوت صحنه ای کاملاً حیرت کردم... من در آنجا معنای عرضه و تقاضای تئاتر در جامعه را فهمیدم و به مرور احساس کردم جمعیتی که به تئاتر می آیند نیاز روزانه آنها است. بر عکس ایران که مردم از روی تقنن به تئاتر میرفتند. یعنی هنر تفریح بود... در آنجا میدیدم کسی که برای دیدن تئاتر می آمد، رفتارش به گونه ای با تئاتر هماهنگ بود که حتی نوع تعقیب کردن اجرا در او کاملاً ریشه ای بود. یعنی ستهای بینش تئاتر در کودکی آن فرد نهفته بود. آقای نوشین برای آشنائی ایرانیان با ادبیات دراماتیک جهان زحمت فراوانی کشیده بودند. یکی از مهمترین کتابهای آقای نوشین کتاب هنر تئاتر بود که من بارها مطالعه کرده و صفحه به صفحه آنرا حفظ کرده بودم.

افسانه ماهیان می پرسد: آیا شما قبل از ورود به کنسرواتوار عالی هنرپیشگی هامبورگ «ادوارد مارکس» را میشناختید؟

بعد از پایان تحصیلاتم... مدت کوتاهی به مدرسه ای در برلین به نام «ماکس رینهارت» رفتم که همزمان با «استانیسلا وسکی» در آلمان تئاتر کار میکرد. در امتحان ورودی آن موفق شدم. قصد من از اول آموزش تئاتر فقط در زمینه بازیگری نبود. من شناخت بازیگری را در ارتباط با رهبری هنرپیشه دوست داشتم. اما در مدرسه ماکس رینهارت صرفاً بازیگری تدریس میشد. متخصص باید خودش از راز و رمز کارگردانی اطلاعات تجربی داشته باشد و ضمن آموزش کارگردانی و نوع رفتار با هنرپیشه و آگاهی و دانش روانکاوی اجتماعی هنرپیشه و شکل های گوناگون کارگردانی را نیز بیاموزد. دیدم بهترین و غنی ترین مدرسه برای من مدرسه «ادوارد مارکس» است. نامه ای با شرح سوابق خود به مدرسه او فرستادم برای امتحان و کنکور به آنجا رفتم. خود مارکس و هیئت ژوری از من امتحان گرفت. مارکس کارگردانی را از طریق بازیگری تفهیم میکرد. یعنی وقتی با بچه های بازیگری نقش را تحلیل میکرد آنها کارگردانی و تحلیل نقش را یاد می گرفتند. و این یعنی فصلهائی از بازیگری همیشه در دل کارگردانی وجود دارد. ... کارگردانهایی که مارکس تربیت میکرد، نیز کسانی بودند که بازیگری میدانستند. در کلاسها استادان مختلف می آمدند و هر استادی در یک زمینه کار میکرد... مدرسه مارکس هم تنوع استاد داشت و هم محور اولیه طرز تلقی و برداشت مارکس از اصول آموزش هنرهای نمایشی بود.

استاد سمندریان مهمترین کارهای خود در دوران تحصیل را این گونه بازگو می کند:

من با چند کارگردان غیر آلمانی کار کردم، مثل «اشتینکینا» و یا «گوستاو گرو نکینز» که با او «فاوست» را کار کردم که بسیار پیچیده است. «شهر ما» اثر «تورنتون وایلدن» را کارگردانی کردم. «آپولوی بلاکی» را نیز کار کردم. من از آن اجرا بسیار آموختم و بعدها در اجرای «طیب اجباری» همان فرمول را اجرا کردم و اجراهای دیگر.

در کارنامه استاد، بازیگری در سینما نیز ثبت است:

در فیلمی که کارگردان آن «یوهاخیم هس» بود، بازی کردم. من تفاوت بازیهای تقطیعی سینما و تداومی تئاتر را فهمیدم. اصول و قواعد بازیگری سینما و تفاوت آن با بازیگری تئاتر را تجربه کردم. مارکس میگفت که قبل از اینکه به ایران بروی، بد نیست که تجربه ای هم در زمینه سینما و فیلم داشته باشی.

حکایت بازگشت استاد سمندریان به ایران بسیار خواندنی است:

سرانجام پس از هفت سال پدرم به اداره تئاتر رفت و با «دکتر مهدی فروغ» رئیس اداره هنرهای دراماتیک دیدار کرد. دکتر فروغ از ایشان پرسیده بود که پسر شما با بورس دولتی به آلمان رفته است؟ پدرم گفته بود نه. تمام مخارج او را من پرداخته ام. دکتر فروغ گفته بود که به ایران بیایند ما ایشان را استخدام میکنیم. پدرم نامه ای برایم نوشت و در آن یاد آوری کرد که اداره هنرهای دراماتیک من را استخدام خواهد کرد. پس از آمدن به ایران به اداره هنرهای دراماتیک رفتم. دکتر فروغ از من استقبال کرد و پس از صحبت با آقای «پهلبد» سرپرست اداره کل هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر بعدی) به دیدار ایشان رفتم. ایشان هم از من استقبال کردند. در نتیجه در سال ۱۳۳۸ به استخدام اداره هنرهای دراماتیک درآمدم.

در آن زمان اغلب فارغ التحصیلان مدرسه تئاتر مثل: کشاورز، سنگله، اسماعیل داور فر، رکن الدین خسروی، جمیله شیخی، عباس جوانمرد، علی نصیریان و جمشید مشایخی، کارمندان اداره بودند. از من خواسته شد که کلاس های بازیگری و فن بیان را اداره کنم. در ضمن نمایش به روی صحنه بدم. نخستین کلاس بازیگری در سال ۱۳۳۹ آغاز شد.

من نمایش «دوزخ» سارتر را انتخاب کردم که یک سال آماده کردن آن طول کشید. این نمایش در سالن هنرهای دراماتیک که گنجایش ۶۰ نفر را داشت و صحنه کوچک آن مناسب با نمایش بود در سال ۱۳۴۰ روی صحنه رفت. بازیگران آن رکن الدین خسروی، جمیله شیخی، ژاله صبا (دختر استاد صبا) و

پرویز کاردان بودند. در همان سال اولین کلاس استاد سمندریان پایان یافت و از ۳۵ شرکت کننده فقط ۹ هنرجو که یک نفر از آنها زن بود توانستند از امتحان موفق بیرون بیایند. متأسفانه او هم بخاطر مسائل خانوادگی به این هنر ادامه نداد.



شهلاریاحی، پری صبری و حمید سمندریان - اجرای باغ وحش شیشه ای

در پائیز ۱۳۴۱ سمندریان نمایش «اشباح» اثر ایسن به ترجمه دکتر فروغ را در تالار فرهنگ روی صحنه برد. بازیگران آن جمیله شیخی، عزت پریان، عباس مغفوریان (که به تازگی از آلمان آمده بود)، محمد علی کشاورز و اسماعیل داوورفر بودند. در ضمن ایشان دو نمایش تک پرده به نام «غروب روزهای آخر پائیز» و «پنچری» اثر فردریک دورنمات را در یک جلد ترجمه و منتشر کردند. همچنین نمایش «ازدواج آقای میسی سیپی» اثر دورنمات به ترجمه حمید و حسین (پدر) سمندریان ترجمه و انتشار یافت.

پس از اشباح، سمندریان تمرین نمایش «مرده های بی کفن و دفن» سارتر را برای اجرا شروع کرد. پس از چند ماه تمرین به دلیل اختلاف نظر با اداره، سمندریان استعفا کرد و چون اداره سالنی برای اجرا در اختیار وی قرار نداد به

اتفاق پری صابری که تازه از فرانسه آمده بود و او هم از اداره استعفا داده بود، به انجمن فرهنگی ایران و فرانسه مراجعه و بخاطر آنکه نویسنده نمایشنامه فرانسوی بود نمایش را در سال ۱۳۴۲ در سالن آنجا به نام «گروه بازارگاد» که شاگردان وی تشکیل داده بودند، روی صحنه برد. بازیگران عبارت بودند از: پری صابری، محمد علی کشاورز؛ جمشید مشایخی، منوچهر فرید، اسماعیل داوورفر، محمد حفاظی، پرویز فنی زاده، اسماعیل محرابی، عنایت بخشی و عباس یوسفیانی. اجرا بسیار موفقیت آمیز بود. به طوریکه چهار شب اضافه اجرا شد. «ابراهیم گلستان»، نویسنده، مترجم و فیلمساز معروف عضو گروه شد و به اتفاق سمندریان و صابری سرپرستی گروه را به عهده گرفتند. در ضمن گلستان تمام امکانات استودیو خود را در اختیار گروه قرار داد.

نمایشنامه ها پی در پی روی صحنه می روند!

ابراهیم گلستان در باره بزرگداشت استاد سمندریان یادداشتی فرستاد که خلاصه آن چنین است:

«حمید سمندریان نفس تازه ای بود که نیم قرن پیش - در ۱۳۳۸ - در تئاتر ایران دمیده شد. من نزدیک پنجاه سال پیش با او آشنا شدم. از این آشنائی بسیار بسیار شادم. پری صابری به من پیشنهاد کرد که با حمید یک گروه تئاتر راه بیندازیم. چنین کردیم. و گروه بازارگاد بر پاشد... این امکان برای من فراهم شد که شاهد کوششهای این دو باشم. و غنیمت بود آنچه میدیدم و بسیار وابستگی پیدا میکردم به کار آنها و نحوه برخورد به کارشان. به متن نمایشنامه هاشان به روی صحنه آوردن ها شان. به رفتارشان با همکارهاشان و بازیکنان شان. روش آنها و اینجا در کار سمندریان با آنچه مطلوب من بود مطلقاً برابر و همسان بود... روش سمندریان دور بود از روند تقلید و تکرار سطحی نظرهایی که بیشتر برده میشد تا به کار بردن اسمشان، تا ماهیت و اصول عملشان... کار خود کار بود. جدی بود. تمام وقت بود. با اصرار و پشتکار بود. کامیاب میشد کامیاب بود، ماندگار میشد. شد. سبب گشایش راههایی دیگر شد که همه برتر بودند از آنچه پیشتر از آنان بود.»

گوشه ای از کارنامه پربار استاد سمندریان و فرازهای زندگی هنری او از این قرار است:

در شهریور ۱۳۴۲ سمندریان نمایش «باغ وحش شیشه ای» اثر تنسی ویلیامز، ترجمه دکتر فروغ را شروع به تمرین کرد و چون سالن برای نمایش وجود نداشت آنرا در سالن باشگاه آارات روی صحنه برد. بازیگران، شهلا ریاحی، پری صابری، پرویز فنی زاده و عباس مغفوریان بودند.

سال ۱۳۴۳ سمندریان نمایش «طیب اجباری» اثر مولیر و ترجمه اقتباس شده اعتمادالسلطنه را شروع به تمرین کرد. او از بازیگران خواست چون نمایش طوری آدابه شده که با فضای دهات اطراف تهران هماهنگی دارد با لهجه دماوندی دیالوگ ها را بگویند. این مطلب سبب شد که تمرینها دو ماه بیشتر ادامه یابد. نمایش در پائیز ۱۳۴۳ در سالن انجمن فرهنگی ایران و فرانسه روی صحنه رفت. حسنعلی منصور نخست وزیر از آن دیدن کرد و دانشگاه شیراز از گروه دعوت کرد که نمایش در آنجا نیز روی صحنه برود.



حمید سمندریان در کنار شاگردانش از جمله زنده نام ها پرویز کاردان و پرویز فنی زاده

این نمایش در سال ۱۳۴۶ در تلویزیون ملی ایران ضبط شد و بیش از شش بار در زمانهای مختلف پخش گردید. سال ۱۳۴۴ نمایش «لئوکادیا» اثر ژان آنوی در انجمن فرهنگی ایران و فرانسه به اجرا درآمد. در دانشگاه تهران، دانشکده معماری و دانشکده هنرهای دراماتیک در فاصله چند ماه با همکاری استاد سمندریان رشته تئاتر را پایه ریزی کردند و از وی خواستند در هر دو دانشکده تدریس کند.

سال ۱۳۴۵ انجمن فرهنگی ایران-آلمان (انستیتو گوته) از سمندریان دعوت کرد تا به عنوان کارگردان اول این انجمن و اجرای بیش از ۲۰ نمایش با گروه و بازیگران آلمانی همکاری کند. وی ازدواج آقای میسی سی پی، مته

نور یا شهاب آسمانی، فیزیکدانان، پنجری و رمولوس کبیر اثر فردریش دورنمات و نمایشنامه هایی از پیتر وایس، مولیر، هیلدس هایمر، ماکس فریش، آنتوان چخوف و ژان آنوئی را در آنجا روی صحنه برد.

سمندریان در ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ نمایشنامه «آندورا» اثر ماکس فریش را در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا روی صحنه برد که میتوان گفت نقطه عطفی برای او و گروه بازارگاد بود. بازیگران، ثریا قاسمی، جمشید مشایخی، محمد علی کشاورز، جمیله شیخی، رکن الدین خسروی، اسماعیل داورفر، سعید پور صمیمی، عباس یوسفیانی، محمد حفاظی، پروین دولتشاهی، پرویز و خسرو پور حسینی و ۲۰ بازیگر دیگر بودند.

از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ این تئاترها را در تلویزیون اجرا کرد: «مرگ دو چرخه سوار» از جو کری، «پلوفت شب کوچک» از ماریاکل راماشادو، «خمره» از پیر آندللو، «جرّاحی پلاستیک» از پی فراری، و ۱۲ نمایش دیگر از فردریش دورنمات، مولیر، هاینریش بل، آرتور میلر، روزه فردیناند.

اجرای «هر کول و طویله اوجیاس» از فردریش دورنمات روی صحنه انجمن ایران و آمریکا در سال ۱۳۴۷.

۱۳۴۸ اجرای نمایش «نگاهی از پل» از آرتور میلر در تالار هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

۱۳۵۰ اجرای نمایش «کرگدن» از اوژن یونسکو پس از یکسال تمرین در تالار فردوسی دانشگاه تهران. این نمایش نیز نقطه عطفی در تئاتر ایران بود که نزدیک ۳ ماه بر روی صحنه بازی شد. بازیگران عبارت بودند از: عزت الله انتظامی، پرویز صیاد، اسماعیل داورفر، پروین دولتشاهی، عباس یوسفیانی، قطب الدین صادقی، مهدی فخیم زاده، محمد حفاظی، شهناز جابریزاده، مسعود چم اسمانی، ژیللا سهرابی، محمود شیبانی، فریده صابری، فرید بزرگمهر و ۳۰ بازیگر دیگر.

۱۳۵۱ اجرای «ملاقات بانوی سالخورده» از فردریش دورنمات در تالار مولوی دانشگاه با بیش از چهل بازیگر. این نمایش چند شب با بازی جمیله شیخی و سپس با بازی آذر فخر اجرا گردید. کتاب نمایش چاپ و منتشر شد.

۱۳۵۲ ازدواج با خانم هما روستا فارغ التحصیل بازیگری از آلمان که ثمره آن یک پسر به نام «کاوه» است.

۱۳۵۵ دعوت از سوی دانشکده هنر هامبورگ آلمان برای تدریس بازیگری و کارگردانی. نگارنده در زمستان ۱۳۵۶ در سفری که به آلمان داشتم به دیدار ایشان و همسرشان رفتم و چند روزی با ایشان بودم. پس از دو ماه ایشان تدریستان تمام شد و به ایران برگشتند.

استاد حمید سمندریان برای روز جهانی تئاتر پیام زیر را فرستاد.

«میگویند در آغاز فقط تاریکی بوده است و ظلمت پایدار مطلق...»

و خداوند تدبیری اندیشید و زمین و آسمان را در هفت روز آفرید.
 و خدا گفت تا نور شود! ... و نور شد... و به نور گفت تاریکی را در
 خود بلعد، و به تاریکی گفت تا نور را به جدال بطلبد... و خدا آتش
 را آفرید تا گرما بیافریند، و آب را آفرید که بر آتش چیره شود...
 زلزله ها آمدند تا زمین بی تحرک نماند. آتشفشانها آمدند تا زمین
 در دل خود ایستا باقی نماند... و سپس هزاران سال طول کشید تا
 موجودات زنده آمدند.

و خدا گفت تا قویتران به جان ضعیف تران افتند تا نابودی خود را
 عقب تر و عقب تر اندازند...

آنگاه موجودی بنام انسان پدید آمد که اشرف مخلوقات نامیده شد و
 قدرتی خدائی به او بخشیده شد به نام هنر، و انسان نمایش را آفرید
 تا بتواند بر روی صحنه نظاره گر تضادها، خواستها، کاستیها، آینده
 نگرینها عدل و ظلم و مرگ خود باشد.

واکنون بر ماست که مسافران همیشه این جاده و حافظان صحنه
 نمایش، این بازتاب زندگی را از دسترس هر حادثه دور و در امان

نگاه داریم» حمید سمندریان ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۸

استاد سمندریان در سال ۱۳۵۵ نمایش «مرغ دریائی» از آنتوان چخوف و در سال ۱۳۵۶ «بازی استریند برگ» را روی
 صحنه برد. در سال ۱۳۵۸ نمایش «مرده های بی کفن و دفن» را در تالار وحدت به اجرا در آورد. در سال ۱۳۶۰
 تمرینات نمایش «گالیه» اثر برتولت برشت را شروع کرد ولی به اجرا در نیامد.

۱۳۶۰ فرزندش کاوه متولد شد.

۱۳۶۴ همکاری با رادیو و تدریس و ایجاد کلاسهای هنرپیشگی و فن بیان در رادیو.

۱۳۶۸ اجرای نمایش «ازدواج آقای میسی سی پی» اثر فردریک دورنمات و اجرا در تئاتر شهر.



زنده نام هماروستا در جوانی و استاد سمندریان و همسرش هماروستا در مراسم بزرگداشت در ایران

۱۳۷۲ شروع تمرینات نمایش «دایره گچی قفقازی» اثر برتولت برشت که اجرا نشد. این نمایش در سال ۱۳۷۷ در تئاتر شهر اجرا شد.

۱۳۷۳ تاسیس کلاس های آزاد بازیگری و کارگردانی به نام "کانون آموزشهای هنری سمندریان". استاد سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» درباره گشایش کانون میگوید:

اغلب دانشجویان دانشکده ها استعداد هنری نداشتند و فقط برای دریافت مدرک به کلاس می آمدند. این مطلب من را به این فکر انداخت تا کانون را راه بیاندازم تا افراد علاقه مند و با استعداد برای یاد گیری نه برای مدرک به کانون بیایند.

۱۳۷۴ «بازی استریندبرگ» چاپ و منتشر شد.

۱۳۷۵ همکاری با رادیو و تدریس و ایجاد کلاس های هنرپیشگی و فن بیان گویندگی رادیو و تلویزیون.

۱۳۷۸ دومین اجرا از نمایش «بازی استریندبرگ».

۱۳۸۰ کارگردانی نمایش «به سوی دمشق» اثر «اگوست استریندبرگ» برای تلویزیون.

۱۳۸۳ شروع تمرینات مجدد «گاليله» که به اجرا در نیامد. این نمایش را سه بار با قول هایی که به او میدادند برای چند ماه با بازیگران هنر مندی که وقت و زندگی خود را برای این کار میگذارند، در زمانهای مختلف آغاز کرد. ولی درست نزدیک به اجرا به او میگفتند که اجازه اجرا صادر نمیشود. این مسئله برای او آنقدر حساس شد که به

یکی از دوستانش گفت "اگر گاليله را اجرا نکنم و از دنیا بروم دستم از گور بیرون خواهد ماند". که متأسفانه این اتفاق افتاد.

۱۳۸۶ دومین اجرا از نمایش «ملاقات بانوی سالخورده» در تئاتر شهر.

۱۳۶۹ شروع تمرینات «فتح نامه کلات» اثر بهرام بیضائی که به اجرا در نیامد. ساخت فیلم سینمایی «تمام وسوسه های زمین» که به اکران عمومی سینماها در آمد. شروع مجدد تمرینات نمایش «گاليله» که اجرا نشد. ترجمه نمایش رمولوس کبیر چاپ و منتشر شد.

۱۳۷۰ همکاری در شکل گیری و ایجاد رشته تئاتر در دانشگاه آزاد اسلامی و مدیریت گروه نمایش دانشکده هنر و معماری و تدریس در آن دانشکده.

سخنان دوستاناران حمید سمندریان

دوستاناران حمید سمندریان کم نیستند، در اینجا فقط به چند اظهار نظر از هنرمندان مطرح در باره استاد سمندریان اشاره میشود:

دکتر علی رفیعی: با تمام وجودم ایمان دارم که شخصیت، اخلاق و آثار حمید سمندریان نمونه ای منحصر بفرد در تئاتر کشور ماست. ولی آنچه حمید سمندریان را برای من عزیزتر و بزرگتر میکند، وجدان حرقه ای اوست همراه با خشمی زیبا و عصیان بی بدیل که تن به هیچ مصالحه ای نمیدهد مگر با آرمانش همخوانی داشته باشد. از این رو حمید را همیشه برای خود دوست، همکار و استاد گرامی دانسته ام و به حضور و وجودش بالیده ام.

جمیله شیخی: من نمایشهای بسیار با آقای سمندریان کار کردم که هر کدام برایم کلاس درس بود. ولی نمایشی که برایم تلخ و در عین حال شیرین بود، ملاقات بانوی سالخورده است. مهمترین درس بازیگری ام را از این نمایش گرفتم و به اعتقاد و ایمان او به تئاتر بیش از هر چیزی پی بردم. تا الان هر چه دارم از ایشان آموختم باز هم آرزو دارم برای او بازی کنم. او از عشاق تئاتر و آدمی با وجدان و پاک است.

عزت الله انتظامی در یادداشتی برای بزرگداشت سمندریان:

حمید سمندریان استاد و مدرس و کارگردان خوش نام ایران، با بیش از نیم قرن تدریس در دانشکده ها و دانشکده هنرهای زیبای تهران است. افتخاری برای من است که از سال ۱۳۴۸ بین شاگردان و بازیگران

نمایش کرگدن اثر اوژن یونسکو بوم که از ۸ دی ماه تا پایان اسفند ۱۳۵۰ در دانشگاه تهران تالار فردوسی اجرا شد حضور داشتم. استقامت و پشتکار و صداقت در هنر را از او آموختم.



دکتر قطب الدین صادقی تحلیل جامعی از استاد سمندریان بیان می کند:

سمندریان توانست خونی تازه در پیکر نحیف هنر بازیگری کارگردانی ما (پس از نوشین) بدواند. ... رابطه او از همان ابتدا با هنر نمایش نه از طریق نظریه پردازی، نوشتن، یا بحثهای صرفا زیباشناسانه، بلکه در ارتباط با "وجه عملی" یعنی ابعاد فنی بازیگری و کارگردانی بود. در عرصه آموزش در تمام دانشکده ها او به هنر جوی مشتاقی می آموزد چگونگی از همه امکانات فنی خود یعنی بیان، صدا، تربیت حس و حافظه عاطفی، برای رسیدن به ابعاد روانشناسی شخصیت و اصالت درونی نقش کوشا باشد. در عرصه کارگردانی، گزیده کار می کند. او اهمیت را به کیفیت داده نه به کمیت. در ۳۰ سال پس از انقلاب او تنها پنج نمایش برای صحنه و یک نمایش برای تلویزیون کارگردانی کرده است که سه تای آنها تکرار کارهای قبل از انقلاب است. بازیهای نیرومند، استحکام بیان، تحلیل درست، دقت در زیبا شناسی صحنه، قدرت تاثیر گذاری، و در یک کلمه "کیفیت هنری" وجه مشخصه همه این آثار است.

فخری خوروش: او هنرمندی با اخلاق، متعهد به کارش و مردی عالم ودانا به هنر نمایش است. تمرین هایش برابرم آموزش بازیگری بوده و هنوز هم مایل سر کلاس هایش حاضر شوم و یاد بگیرم.

محمد علی کشاورز: حمید سمندریان چند خصیصه بارز دارد. ۱- در حین تمرین تئاتر با همه گروه دوست و در عین حال جدی، خشن و پرتوقع بود. ۲- موسیقی و بخصوص موسیقی نمایش را به خوبی میشناخت و همیشه مسئول پخش موسیقی بود. ۳- انتقادپذیر بود. ۴- کار سفارشی قبول نمیکرد. ۵- با انرژی فراوان کار میکرد و این انرژی را در گروه به وجود می آورد. ۶- هدفش اعتلای فرهنگ و هنر بود. ۷- در تئاتر آنقدر جدی بود که ما به شوخی میگفتیم "تو فاشیست تئاتر هستی" و او جواب میداد "روی صحنه تئاتر نباید دموکرات بود". در یک جمله، برای سمندریان تئاتر عین زندگی و مقدس بعد از مذهب است. (برگرفته از پایان نامه فرهاد بشارتی)

داوود رشیدی: حمید سمندریان، کارگردان بنام واقعاً هر نمایشنامه ای را که روی صحنه آورده اتفاق بزرگی در تئاتر معاصر ما بوده، از جمله با تربیت کردن بازیگران جوانی که تحویل جامعه تئاتری، سینمایی و تلویزیونی داده و اغلب از درخشان ترین بازیگران نسل خود هستند.

علی اصغر گرمسیری: به اعتقاد من سمندریان عالم به علم هنر است. در آثارش، سر کلاس هایش، کارگردانی و ترجمه هایش میتوانی به دانش او به تئاتر پی ببری. او شخصیتی است اصیل، نجیب و بی ادعا. (برگرفته از پایان نامه فرهاد بشارتی)

ثریا قاسمی: با انتخاب من برای نقش «باربلین» نمایشنامه آندورای ماکس فریش (۱۳۴۵)، جاده بزرگ زندگی را برابیم چراغانی کرد که هنوز هم در زمینه تئاتر و سینما و تلویزیون از روشنائی اش بهره ببرم. مرا در عشق خود سهیم کرد که عشق من هم بود، هست و خواهد بود. گوش دادن به تحلیل های او درباره احساسات و عواطف یک شخصیت در نمایش، پرواز در آسمان بود. او را نگاه میکردم، او را گوش میکردم، او را حس میکردم، کلماتش را می بلعیدم و به اندوخته هایم می افزودم.

پرویز پرستویی: حمید سمندریان استاد مسلم و واقعی بازیگری است. کسی که میتوان او را استاد خواند. بزرگترین و مطرح ترین بازیگران بنام ما در کلاس او آموزش دیده و به رشد و بالندگی رسیده اند و من فکر میکنم هیچ جایگزینی برای او وجود ندارد.

هما روستا: نمایش «بازی استریندبرگ» اثر دورنمات ترجمه من را کار میکردیم و من دستیار ایشان بودم. خانم آذر فخر به دلیل کارضبطی که انجام میدادند، گفته بودند که پانزده روز دیگر میتوانند با ما کار کنند. قرار شد این پانزده روز ما به تمرینات ادامه دهیم تا آقایان کشاورز و سنگله آماده تر بشوند... قرار شد من جای خانم فخر نقش را بخوانم. من چون اولین کارم بود خیلی بد میخواندم و آقای سمندریان چون در کار خیلی جدی بود سر من داد میکشید. من هم میگفتم "...آخه من که قرار نیست بازی کنم، دارم کمک میکنم" اما ایشان میگفتند "نه یک

بازیگر حتی اگر بخواهد سوفله هم بکند باید درست بخواند و مایه بگذارد و انرژی مصرف کند... " بعد از سوی آقایان کشاورز و سنگله پیشنهاد شد که نقش را من بازی کنم. و از آن موقع مشکل من زیادتر شد. طوری که گاهی اوقات پشت صحنه زار زار گریه میکردم و میگفتم " ...این دیگر چه کسی است. من با چه کسی ازدواج کرده ام، این اصلا سمندریان دیگری شده! " آقایان سنگله و کشاورز من را دلداری میدادند و به سمندریان میگفتند "اینقدر سرش داد نزن! این اولین کارش با تو است! هنوز نمی داند با تو چطوری کار کند! هر چه داد داری سر ما بکش.... " بالاخره با تمرینات فراوان این نقش را گرفتم و بازی کردم و کار خوبی هم در آمده بود. هیچوقت اولین تجربه ام از یادم نمیروود و تجربه خوبی شد برای کارهای بعدی من. و من در تئاتر نیمه ی دیگر شخصت او را شناختم. (برگرفته از پایان نامه فرهاد بشارتی ۱۳۷۶).

ایرج راد: استاد حمید سمندریان از نادر هنرمندان تئاتر است که سهم بسیار بزرگی در زمینه های متعدد بر گردن تئاتر ایران دارد. او در کارگردانی مولف و خلاق، در ترجمه ی آثار نمایشی توانا و در تدریس دانا و خستگی ناپذیر است. او در قلب شاگردانش جایگاهی ویژه و در اندیشه آنان تاثیری انکار ناپذیر دارد و همواره دوست داشتنی و ارجمند است.

سوسن تسلیمی: آقای سمندریان عزیز شما اولین استاد من در بازیگری و فن بیان و همچنین اولین کارگردان حرفه ای من بودید. شور، اشتیاق و عشق و توانائی شما، و همینطور درون شکافی نقش و هدایت بازیگران از مشخصات کار شما بود.... شما عاشق بیقرار هنر نمایش بودید. همراه با بازیگران و نقشها روی صحنه لحظات را نفس میکشیدید و زندگی میکردید. شما خالق آثاری هستید فراموش نشدنی در تئاتر ایران. (سوئد، استکهلم . فوریه ۲۰۱۰. سوسن تسلیمی در زمان حاضر در سوئد کارگردانی نمایش میکند و جزو هیئت داوران تئاتر سوئد است)

ترجمه های حمید سمندریان از نمایشنامه های مشهور دنیا

استاد سمندریان تمام نمایش هائی که برای اجرا انتخاب میکرد آنها را ترجمه هم میکرد که بعضی از آنها چاپ شده است.

از فردریک دورنمات: ۱- ازدواج آقای می سی سی پی؛ چاپ و اجرا، ۲- پنچری؛ چاپ و اجرا، ۳- غروب روزهای آخر پائیز؛ چاپ و اجرا، ۴- ملاقات بانوی سالخورده؛ چاپ و اجرا، ۵- رومولوس کبیر؛ چاپ، ۶- بازی استریندبرگ؛ چاپ و اجرا، ۷- فیزیکدان ها؛ ترجمه برای اجرا، ۸- گفتگوی شبانه با یک انسان منفور؛ ترجمه برای اجرا، ۹- اقدامات و گا؛ ترجمه برای اجرا، ۱۰- هرکول و طویله ی اوجیاس؛ ترجمه برای اجرا، ۱۱- همزاد؛ ترجمه

برای اجرا، ۱۲- فرشته ای به بابل می آید؛ ترجمه برای اجرا، ۱۳ - شهاب آسمانی؛ ترجمه برای اجرا، ۱۴- استرانسکی و قهرمان ملی؛ ترجمه برای اجرا.



از برتولت برشت: ۱- دایره گچی قفقازی؛ چاپ و اجرا، ۲- زندگی گالیله؛ ترجمه برای اجرا.

از ماکس فریش: ۱- آندورا؛ چاپ و اجرا، ۲- خشم شدید فیلیپ هوتس؛ چاپ در فصلنامه کتاب و اجرا

از پیتر وایس: چگونه رنجهای موکین پوت بر طرف میشود؛ ترجمه برای اجرا.

از ژان آنوی: لئوکادیا؛ ترجمه برای اجرا.

از تنسی ویلیامز: باغ وحش شیشه ای؛ چاپ و اجرا.

از هاینریش بل: ۱- حادثه در ویشی؛ ترجمه برای اجرا، ۲- راهب و راهزن؛ ترجمه برای اجرا، ۳- خوره؛ ترجمه برای اجرا.

از شکسپیر: مکبث؛ ترجمه برای اجرا.

استاد حمید سمندریان در ۲۱ تیر ماه ۱۳۹۱ در اثر بیماری سرطان که مدت‌ها او را آزار میداد، چشم از جهان فرو بست و تئاتر ایران به عزای او نشست. استاد بهرام بیضائی در یادمان وی نوشت: «پرده بسته شد، به احترام برخیزیم، بر آن سمندر آتشین درود که از خاکسترش جوجگان صحنه بر آیند! صحنه خاکستر، پهنه سوختگان، زنده از آتش خویش! بیرق اش را بر دوش میبریم - چه لبخندی بود- نمایش، داغدار اوست».

عباس یوسفیانی، ۱۶ آوریل ۲۰۲۲ سنت پیترز بورگ، فلوریدا